

## ترجمه المقدم من الضلال (غزالی)

مترجم : آقای زین الدین کیانی نژاد

### راه رستگاری

-۸-

لذا پادشاه مرا مامور کرد که بسوی نیشابور حرکت کنم و آن ضحیف و سستی را تدارک و جبران نمایم .

الزام و اصرار روی هم بعدی بود که اگر مخالفت میکردم دچار خطر میکردیدم ، و ضمناً تذکر شدم که اکنون اسباب عذر و هلت رخصت ضعیف شده و دیگر سزاوار نیست که بجهت تبلی و تن پروری و برکناری از اذیت مردم گوشه نشین باشم و دیگر مجاز نیستم که بهر سستی معاشرت با مردم از فصاحت و عمل دست بردارم در صورتیکه خداوند متعال فرموده است :

«بسم الله الرحمن الرحيم . ألم احب الناس ان یتقوا  
ان یقولوا امانا ، وهم لا یفتنون . ولقد فتنا الذین من قبلهم .» (۱)  
و نیز به پیغمبر و گرامی ترین آفریده های خود فرموده است :

«ولقد کذبت رسل من قبلك ، فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا  
حتی اتاهم ، نصرنا ؛ و لا یبدل لکلمات الله و لقد جاک من نناء  
المرسلین» (۲) . و نیز فرموده است : (یس و القرآن الحکیم الی قوله  
انما تنذر من اتبع الذکر) (۳)

و با عده ای از صاحبان و اصحاب کشف هم در این امر مشورت کردم  
آنان هم با اتفاق تصویب نمودند که ترک عزت نمایم و از گوشه انزوا بیرون  
روم و بعلاوه عده ای از ارباب تقوی را در خواب دیدم که این حرکت و اقدام

---

(۱) آری مردم گمان کرده اند بعضی اینکه گفتند ما ایمان آورده ایم رهامی شوند  
و مورد امتحان قرار نمی گیرند و حال آنکه ما مردمان پیش از ایشان را آزمایش  
و امتحان کرده ایم .

(۲) پیغمبران پیش از تو مورد تکذیب واقع شدند و بر آنچه بزرگوارانه تکذیب  
شدند صبر کردند و اذیت کشیدند تا آنکه نصرت بایشان رسید و کسی نیست  
که تو امیس الهی را تغییر دهد و بتحقیق که اخبار پیغمبران بشو گفته شد .

(۳) ای پیغمبر قسم بقران حکیم تا آنجا که فرموده است تو کسی را نمیتوانی  
بشرسانی که پیرو قران باشد

را مبدأ خیر و صلاح میدانستند که خداوند متعال مقدر فرموده در اول این سده واقع شود چنانکه وعده داده که در اول هر سده ای دین خود را زنده نماید .

بنابراین حسن ظن و امیدواری کاملی در اقدام باین کار برایم حاصل گردید و خداوند متعال برای قیام باین امر مهم در ذی‌عقده سال ۴۹۹ و سایل حرکت مرا بسوی نیشابور فراهم فرموده بنا براین پس از یازده سال گوشه‌نشینی که ابتدای آن خروج از بغداد و ذی‌عقده سال ۴۸۸ بود از انزوا بیرون آمدم و این تحولی بود که خداوند مقدر فرموده و از شکفتن ترین مقدرات وی بشمار می‌آید که در هنگام گوشه‌نشینی آنرا گمان نمی‌کردم چنانکه خروج از بغداد و متارکه آن اوضاع و احوال هم از خبرهایی بود که امکان آن در دلم خطور نمی‌کرد آری خداوند مقلب القلوب و الاحوال است و دل مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان حضرات است و (قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن) و من با اینکه بسوی ترویج علم و نشر دانش بازگشته بودم ، لیکن میدانستم که در واقع بازگشت نیست زیرا بازگشت عود کردن بحالت اول است و حال آنکه من در آنزمان سابق در مقام ترویج و نشر علمی بودم که مقصودم از آن جز کسب شهرت و ریاست چیز دیگری نبود و در گفتار و کردار خود منظوری جز آن نداشتم ولی اکنون جز کسب شهرت و ریاست چیز دیگری نبود و در گفتار و کردار خود منظوری جز آن نداشتم ولی اکنون در صدد ترویج دانشی هستم که بواسطه آن ریاست و مقام را ترک نمودم و بوسیله آن پستی جاه و مقام را شناخته و خداوند میداند که اکنون نیت و قصد من همین است و در صدد آن هستم که نفس خود و دیگران را اصلاح نمایم و نیتانم آیا بمراد خود میرسم ، با آنکه پیش از رسیدن بمقصود میسریم ، لیکن به این حقیقت ایمان قطعی دارم که تمام کارها در دست قدرت الهی است و من بسا اراده خود حرکت نیکنم بلکه او مرا ب حرکت در می‌آورد . و من کاری انجام نیده‌م بلکه او است که مرا بکار و امیدارد ، بنا بر این از حضرت او درخواست نمودم که اولاً مرا اصلاح کند و بعد وسیله اصلاح دیگران قرار دهد ، مرا هدایت نماید و موجب هدایت دیگران گرداند ، حق و حقیقت را بمن حق بنمایاند و مرا بتابعت آن بهره‌مند سازد و باطل را بمن باطل نشان بدهد و احتراز از آنرا قسمتم فرماید .

اینک بر می‌گردیم باسباب ضعف ایمان که سابقاً متذکر شدیم و راه ارشاد و طریق خلاصی از مهالک را بیان می‌نماییم .

علاج درد کنائی که سخنان اسمیلیه و تملیحیه را شنیده و اظهار هیرت و سرگردانی می‌کنند مطالبی است که در کتاب فسطاس المصنفین آنرا شرح

داده و در این رساله بتفصیل آن نمی پردازیم .  
و اما چیزهایی که اهل اباحه توهم کرده اند ، ماشبه های ایشان را  
منحصر در هفت قسم کرده و آنرا در کتاب کیمیای سعادت تشریح و حل  
نموده ایم . ( ۱ )

( ۱ ) اهل اباحه کسانی هستند که از حدود دستورات شرع تجاوز نموده  
و برای ایجاب گسیختگی هر چه و مرج طلب می باشند خطا و اشتباه ایشان از هفت  
جهت ناشی گردیده است :

**جهت اول** نادانی گروهی است که بآفریدگار پاك ایمان ندارند و او را از  
درجه و هم و خیال طلب کرده و چون نیافتند وجودش را مورد انکار قرار  
دادند و کارها را حواله به نجوم و طبیعت نمودند و پنداشتند که آدمی و دیگر  
حیوانات و این عالم شکست با این همه حکمت و قدرت از خود پدید آمده و  
همیشه بوده است . مثل ایشان مانند کسی است که خطی نیکو نوشته به پند و پندارد  
که این از خود نوشته شده و بدون نویسنده توانا و عالم همیشه این چنین  
نوشته بوده است ، **جهت دوم** نادانی گروهی است باخترت که پنداشته اند  
آدمی هم چون نبات و حیوان هنگامی که میبرد نیست و نابود میگردد و علت این  
پندار آنستکه او خود را چون کار و خر پنداشته و بحقیقت روان آدمی پی نبرده  
و آنرا نشناخته که ابدی است و هرگز نابود نمی شود .

**جهت سوم** - نادانی کسانیست که خداوند و معاد ایمان دارند ولی  
ایمان ضعیف و معنی شریعت و حقیقت دین را نشناخته اند .

**جهت چهارم** - نادانی کسانیست که بوجه دیگر نسبت بشریت جاهل  
دارند که گفته اند : شرع میفرماید دل را از خشم و شهوت پاك کن ، و این  
غیر ممکن است چه آنکه آدمی را از اینها آفریده اند . این مانند آنستکه  
کسی بخواهد گلیم سیاه را سفید نماید ، پس برهیز از شهوت و خشم محال است  
و این احقان ندانسته اند که شرع این را فرموده است ، بلکه فرموده است  
که خشم و شهوت را ادب کند و چنان نگاهدارید که بر عقل و شرع غالب  
نکردد و سرکشی نکنند و حدود شریعت را نگاه دارد .

**جهت پنجم** - نادانی گروهی است بصفات خداوند که میگویند  
خداوند کریم و رحیم است و ماهر عملی را مرتکب شویم و هر کار بکنیم ما  
را عفو میفرماید و نمیدانند همانطوریکه کریم و رحیم است شدید القاب و  
عذاب کننده هم میباشد .

و اما کسی که ایمانش از راه فلسفه فاسد گردیده ، بطوریکه اصل نبوت را انکار نموده است ، ماحقیقت نبوت و لزوم آنرا بدلیل علم خواص ادویه و نجوم و غیر اینها ، بیان نمودیم و آن فصل را برای خاطر همین مقدم داشته و بیان کردیم . و علت اینکه در اثبات نبوت از خواص طب و نجوم دلیل آوردیم این است که اینها از علوم خود ایشان میباشد و ما از برای هردانشمندی از علم خودش چون طب ، نجوم ، طبیعی و سحر و طلسمات برهان اثبات نبوت را بیان می کنیم .

اما آن کسی که ظاهراً نبوت را قبول دارد ، لیکن احکام شرع را با عقل خود تطبیق باحکمت و مصلحت نموده است ، از لحاظ واقع به نبوت ایمان ندارد ، بلکه به فیلسوفی ایمان پیدا نموده که دارای اقبال و شانس بوده و متبوع دیگری واقع گردیده است و این ایمان به نبوت نیست ، بلکه ایمان به نبوت این است . که بوجود عالمی وراء عالم عقل اقرار نماید که در آن عالم چشمی باز می شود و بوسیله آن حقایقی درک میگردد که عقل از ادراک آن عاجز و ناتوان است ، مانند ناتوانی گوش از درک رنگها و چشم از درک صداها و تمام حواس از درک امور عقلیه .

بنابراین اگر این حقیقت را نپذیرفت من بر امکان بلکه بر وجود آن برهان اقامه میکنم که در جهان امور مخصوصی است که عقل بهیچوجه نمی تواند در حوالی آن دور بزند بلکه آنرا تکذیب میکند و بر محال بودن آن حکم می نماید . مثل اینکه اگر بکنفر دانشمند طبیعی بگوید که یک نفوذ افیون

بقیه باورقی از صفحه قبل

**جهت هشتم** - نادانی کسانیست که بغویشتن مغرور و غرور ایشان اینست که میگویند : « ما بجائی رسیده ایم که معصیت برای ما زیانی ندارد و دین ما بعد کر رسیده و دیگر نجاست بپذیر نیست . » بیشتر این احقمان چنان نادان و کم ظرف هستند که از یک سخن حشمت و غرور ایشان فرو میشینند و خودخواهی ایشان در هم میشکند .

**جهت نهم** - از غفلت و شهوت ناشی شده است نه از نادانی و جهل و این اهل اباحه خود از این شبهه ها و اعتراضات هیچ نشنیده اند و فقط آنها را از گروهی شنیده اند که براه اباحه میروند معصیت و فساد را مرتکب میکردند و بی لگام و افسار گسیخته میباشند و این دست نیز برای خواهش نفس که از این کارها بالطبع خوشش می آید بآن رفتار میکنند و عمر خود را به بطالت و شهوت میگذرانند و روح خود را بغفلت میگذارند .

نقل از کیمیای سعادت باختصار . ( مترجم )

انسان رامیکشد ، زیرا بواسطه زیادی بروود آن خون درك هامتعجب میگردد کسی که کاملاً از این علم آگاهی ندارد و این قضیه را تجربه نکرده است باور نمیکند و آنرا محال میدانند و بگمان خود میگویند که علت بروود اجسام مرکبه دو عنصر آب و خاک میباشد و بدیهی است که چندین لیتر آب و خاک در بروود باین درجه نمی‌رسند که انسان را بکشند چه رسد باینکه دو عنصر حار آتش و هوا هم ضمیمه آنها گردد پس وقتی که در آب و خاک خالص درجه بروود باین مقدار نرسد ، بطریق اولی دريك نخود افیون که غیر از این دو عنصر حار آتش و هوا هم موجود است باین درجه از سرما نخواهد رسید و این بهترین دلیل کذب این گفتار است . « و بیشتر دلایل فلاسفه در طبیعات و الهیات از همین قبیل است و آنان تصور میکنند . حقایق همان اندازه ای است که عقل ایشان درك کرده است و اموری را که بآن آشنانده اند محال و منتع می‌پندارند . آری اگر خواب های راست مورد تجربه و آشنائی بشرواقع نمی‌شد و کسی ادعا میکرد که انسان در وقت رکود و سستی حواس باموری نهانی پی می‌برد ، کسانیکه دارای اینگونه عقل و فکر هستند آنرا انکار می نمودند و اگر یکی از ایشان گفته شود که آیا ممکن است در جهان چیزی وجود داشته باشد بمقدار يك دانه گندم که وقتی آنرا در شهری بگذارند ، تمام شهروا هل آن را میخورد و پس از آن خود را هم می‌بلعد بطوریکه نه از شهر اثری باقی میماند و نه از خود آن ، مسلماً میگویند که این امر محال و از خرافات و موهومات است در صورتیکه این قضیه صحیح و آن حالت آتش میباشد و کسی که آنرا ندیده وقتی که میشوند انکار میکنند و بیشتر عجایب آخرت هم از این قبیل است . بنابراین بآن شخص طبیعی میگوئیم تو که ناچار شدی قبول کنی که در افیون خاصیتی از بروود وجود دارد که باقیاس معقول بنظر نمی‌رسد ، پس چرا قبول نمیکنی که در احکام دین هم برای مداوا و سلامتی دلها ، خاصیت هائی است که با حکمت عقل نمیتوان بآن پی برد و جز با چشم نبوت مشاهده آن امکان پذیر نیست .

هچب در این است که اینها بطوریکه در کتاب های خود بیان کرده اند بغواصی شکفت اودتر از این معتقد هستند و از آن جمله خاصیتی شکفت انگیز است که در تسریع وضع حمل زنی که زائیدن برایش سخت باشد استعمال

ب	ط	د	۲	۹	۴
ز	۵	ج	۷	۵	۲
و	ا	ح	۶	۱	۸

می‌نمایند و آن عبارت از این شکل است که دارای نه خانه است و در هر يك از آنها عدد مخصوصی نوشته شده بطوری مجموع اعداد از هر طرف جدول که خواننده شود ۱۵ میشود و این روی دو پارچه آب ندیده نوشته میشود وزن

حامله بآن نگاه میکند و سپس آنرا در زیر باهایش میگذارند و کودک در همان حال فوراً متولد میگردد .

ایکاش من میفهمیدم آن کسی که این قضیه را باور میکند چرا آن قدر وسعت فکر ندارد و تصدیق نمی کند که علت اینکه نماز صبح دورکمت و ظهر چهار رکعت و مغرب سه رکعت باید باشد بواسطه خواصی است که بنظر و دقت عقلی غیر معقول تصور میشود، در صورتیکه سبب این اختلافات، اختلاف اوقات اینها میباشد و حواس آن فقط بنور نبوت درک میشود . شگفت اوراست که اگر ما این عبارت را تفسیر دهیم و آنرا به ستاره شناسان نسبت بدهیم آن را باور میکنند و خواص اختلافات اوقات را تصدیق مینمایند ، مثلاً اگر بگوییم که ستاره شناسان مسیر خورشید را باینکه در وسط آسمان، بادر مشرق و مغرب باشد موجب اختلاف حکم در طالع میدانند و میان زوال ظهر و غروب و صبح در خاصیت فرق میگذارند بطوریکه اختلاف و تفاوت عمرها و مرگ هارا روی آن اختلاف خواص بنسب میگذارند تصدیق میکنند و راه تصدیقشان همین است که از ستاره شناس شنیده و از علم اینها استفاده کرده اند با اینکه شاید صد مرتبه دروغ گوئی اورا تجربه کرده باشند باز هم سخنان اورا تصدیق میکنند ، بطوریکه اگر ستاره شناسی بگوید: «هنگامیکه خورشید در وسط آسمان و فلان ستاره در مقابل او واقع شده باشد طالع فلان برج است و اگر در آن وقت تولد یا تازه و نوی پوشی، در آن لباس گشته خواهی شد» مسلماً آن لباس را نمی پوشد و بسرمای سخت می سازد، در صورتیکه ممکن است این سخن را از ستاره شناسی شنیده باشد که چندین بار دروغ گوئی او را تجربه کرده باشد .

ایکاش بی میبدم ، آن کسیکه عقل او اینگونه قضایا را قبول میکند و ناچار معتقد است که اینها خواصی است که معجزه بعضی از انبیا اطلاع و آگاهی از آنها است ، چگونه مانند این را از پیغمبری که راست گواست و دارای معجزات بوده و هرگز دروغ نگفته است ، میشوند انکار میکند ، و حال اینکه اگر امکان اینگونه خواص را در اعداد رکعات نماز و رمی جمرات و عدد ارکان حج و سایر تعبدات شرع مورد توجه قرار دهد هیچ تفاوتی در میان آنها و خواص دواها و ستاره ها نخواهد یابید ، اگر بگوید : « من چون مقداری از احکام و مسائل بجومی و پزشکی را تجربه نموده و برخی از آنرا درست و صحیح یافته ام از این جهت آنرا تصدیق نموده و استبعاد آنرا از دل بیرون کرده ام ، لیکن نسبت بگفته های پیغمبران اگر چه بامکان آن اقرار دارم ولی چون تجربه نکرده ام نمی توانم به تحقیق و وجود آن ایمان و علم داشته باشم . »

من میگویم : « تو فقط بتصدیق تجربه های خودت اکتفا نمیکنی ، بلکه

اخباری را هم که دیگران تجربه نموده اند میشنوی و از ایشان تقلید مینمائی بنابراین سخنان او گفته‌های اولیای خدا راهم بشنو، چه آنکه آنان دستورات و احکام دین را تجربه کرده و حق را در آن دیده اند تو هم بایشان پیروی کن تا آن حقایق را درک کنی. «بعلاوه من میگویم تو اگرچه تجربه نکرده‌ای ولی عقل تو قطعاً بوجوب متابعت و تصدیق آن حکم میکند زیرا اگر مسافری نمازیم که شخصی بعد بلوغ و عقل رسیده و هیچ بیمار نشده باشد و مریض گردد، پدری داشته باشد بسیار مهربان و حاذق در طبابت بطوریکه پس از زمان رشد خود تعریف طبابت و علم پدر را شنیده است و این پدر برای او دوائی تعیین کند و بگوید این دوا تو را شفا میدهد و مرضت را معالجه می‌نماید. آیا عقل پسر چگونه حکم میکند دوا را میخورد، یا اینکه بگفته پدر گوش نداده و میگوید: «من میدانم که این دوا شفا بخش است ولی چون خود آنرا تجربه نکرده‌ام استعمال نمیکنم.» اگر او اینکار را بکند تو مسلماً او را احق میدانی. چنانکه مردمان بینا هم تو را در این حیرت و سرگردانی احق میدانند.

اگر بگویی من بچه و سبیل مهربانی پیغمبر و طبابت روحی او را بشناسم؟

من میگویم بچه و سبیل مهربانی پدرت را شناختی در صورتیکه آن امر معسوسی نیست؟ آیا جز این است که از راه مشاهده کردار و رفتار و گفتار وی بآن پی برده‌ای و به مهربانی و شفقت او علم قطعی و ضروری حاصل نموده‌ای؟ همچنین اگر کسی بسختان پیغمبر بزرگوار اسلام و مطالبی که راجع باهتمام آن حضرت نسبت بارشاد مردم در اخبار بیان شده است دقت کند، مهربانی او را در حق مردم و کوشش وی را در تهنیت اخلاق و اصلاح دعاوی و بالاخره در مابین سعادت مادی و معنوی بشر، ملاحظه نماید برایش علم ضروری و یقینی پیدا خواهد شد که مهربانی وی نسبت بامت خود بیش از مهربانی پدر نسبت بفرزند میباشد و اگر معجزات و کارهای فون‌الماده ای که از دست او بظهور رسیده و امور غیبیه‌ای که قرآن از زبان او خبر داده و در اخبار نسبت باخرا از زمان بیان گردیده و بوقوع پیوسته است مورد توجه و دقت قرار بدهد قطع پیدا میکند که او بمقامی بالا تر از عالم عقل رسیده و از برای او چشمی باز شده که بوسیله آن جهان نمان را مشاهده کرده است، آن جهانیکه جز خواص کسی بآن راه نمی‌یابد و عقل از درک آن ناتوان است و یگانه راه تحصیل علم قطعی بر راستی گفته پیغمبر همین است و بس. بنابراین باحکام دین عمل و تجربه کن قرآن و اخبار را مورد مطالعه دقیق قرار بده تا باین حقیقت پی بری و آنرا باللیسان بینی در تذکار مفاسد فلسفه همین قدر کافی است که ما برای آگاهی متفلسفین و بیگانه‌ها نیازمندی آن در این دوره بآن اشاره نمودیم.

و اما چهارمین علت ضعف ایمان که مرض بدسیرتی علماء باشد ، آنرا  
 سه وسيله ميتوان مداوا نمود:

اول آنکه بآن شخص گفته شود : عالمی که بگمان تو حرام میخورد  
 معرفت او بحرمت آن حرام مانند معرفت تو بحرمت شراب و ربا و غیبت و نامی  
 و دروغگویی است همانطوریکه تو با علم بحرمت آنرا مرتکب می شوی و با آنکه  
 بگناه آن اقرار و ایمان داری ولی از روی شهوت و غفلت بجای آوردی همین  
 طور او هم مانند تو اسیر شهوت گشته و مرتکب حرام می شود ، بنا بر این علم او  
 به مسائل دیگری غیر از اینها که او را از تو تمیز میدهد باعث زیادی کيفر در  
 این حرام معین نمی شود ، مثل اینکه کسی بعلم طب ایمان دارد ولی از میوه و  
 آب سرد که بنا بدستور پزشک برایش مضر است پرهیز نمیکنند و میخورند و  
 خوردن او دلیل بر مضر نبودن آنها نمی شود و نهی رسانند که عقیده بعلم طب  
 خطا و اشتباه میباشد و این است محلل خطای علماء

دوم آنکه به شخص نادان و عوام گفته شود تو باید بدانی که دانشمند بغیال  
 خود دانش خویش را برای آخرتش ذخیره میکند و چنین می پندارد که علمش وسیله نجات  
 و شفیع او خواهد شد و روی این پندار در انجام دستورات کوتاهی میکنند هر چند  
 که ممکن است دانش او برهانی بر ضرر او باعث کيفر بیشتری در حق او باشد  
 ولی او آنرا موجب ارتقاء مقام خود می پندارد و شاید هم چنین باشد ، بنا بر این  
 او اگر چه عمل را ترك کرده لیکن بعلم خود امیدوار است اما تو که نادان و  
 جاهل هستی اگر با او پیروی کنی و عمل را ترك کنی چون از علم بهره ای  
 نداری هلاک خواهی شد و شفیعی از برای تو هم نیست .

وسيله سوم که دواي واقعي این مرض است این است که باید به شخص نادان  
 گفت : دانشمند حقیقی جز از راه خطا و اشتباه هیچگاه آلوده بگناه نمی شود  
 و بهیچوجه در ارتکاب معاصی اصرار نمی ورزد زیرا نتیجه دانش همین است که  
 انسان راه صواب را از خطا تشخیص بدهد و بی ببرد باینکه بمعصیت موجب هلاک  
 و آخرت بهتر از دنیا است و وقتی که کسی این حقیقت را درک کرد هیچوقت  
 خوب را به بد عوض ننماید این علوم ظاهری است که بیشتر مردم بآن اشتغال  
 دارند و جز جرئت و جسارت بمعصیت خداوند چیز دیگری در آنها ایجاد نمیکنند  
 لیکن علم حقیقی و واقعی در دانشمند بیم و خوفی نسبت بارتکاب گناه ایجاد  
 می نماید و بین او و معاصی حایل و مانع میگردد و دانشمند حقیقی هیچگاه به  
 گناه نزدیک نمیشود مگر اینکه از روی خطا و لغزش باشد که در مواقع نترت  
 گریبان گیر بشراست و آن هم دلیل بر ضعف ایمان نیست و مؤمن همیشه مورد  
 آزمایش و در مقام توبه است و از اصرار در ارتکاب گناه پری میباشد .



این بود چیزی که میخواستم در مذمت فلسفه و تطهیم و آفت این دو و  
 ضررهای کسانی که از بهیر راه منکر این دوشده اند ، بیان نمایم و از آفریدگار  
 جهان درخواست می کنم که ما را از کسی گرداند که او را برگزید و گرامی  
 داشت ، بسوی حق ارشاد و هدایتش فرمود ، ذکر خود را باوالهام فرمود تا  
 او را فراموش نکنند ، او را از هر نفسش نکند داشت تاجز حضرت او کسی دروی  
 مؤثر واقع نشود ، او را باستغلاص نفس خود وادار نبود تاجز حضرت او کسی  
 راستایش ننماید .

پایان

## علم و دین اساس نیکبختی است

اسیر سلسه عشق کی شود آزاد  
 و رای عالم عشق و صفا و مهر وفا  
 بحسن و جلوه ناپایدار این گیتی  
 ستم بغلق مکن و زجفای دهر منال  
 امید اگر بتوان داشت تا شود معمور  
 عروس دهر که بس دلفریب و طناز است  
 شهان داد گرو بندگان دانشور

در آهنین نفس ای مرغ بسته کن فریاد  
 هر آنچه در سر و سوداست می رود برباد  
 طمع مبیند که دون پرور است و سست نهاد  
 که روز گسار پیراهل ستم کند بیهاد  
 بدست دانش و دین است این جهان آباد  
 به بیوفائی و خونخواری است و مکر استاد  
 توان کنند الهی روان عالم شاد

«از کتاب نغمه عشاق»

